# امام جواد تجسم صلابت

## مشخصات كتاب

نويسنده: صفرلكي، شمس الله
ناشر:فرهنگ كوثر » اسفند 1378 - شماره 36

## مقدمه

در ميان خانواده امام رضا (عليه السلام) و در محافل شيعه از حضرت امام جواد (عليه السلام) به عنوان مولودي پرخير و بركت ياد مي‌شود؛ چنان كه صنعاني مي‌گويد: روزي در محضر امام رضا (عليه السلام) بودم. فرزندش ابوجعفر را كه خردسال بود. آوردند. امام فرمود: اين مولودي است كه براي شيعيان ما با بركت‌تر از او زاده نشده است. شايد چنين تصور شود كه امام جواد (عليه السلام) از امامان قبلي براي شيعيان با بركت‌تر بوده است. اين مطلب قابل قبول نيست. بررسي موضوع و ملاحظه شواهد و قراين نشان مي‌دهد. تولد حضرت جواد (عليه السلام) در شرايطي صورت گرفت كه خير و بركت خاصي براي شيعيان به ارمغان آورد. عصر امام رضا (عليه السلام) مشكلات خاص خود را داشت و حضرت رضا (عليه السلام) در معرفي امام بعدي با مسايلي رو به رو گرديد كه در عصر امامان قبل سابقه نداشت. از يك سو، پس از شهادت امام كاظم (عليه السلام) گروهي كه به «واقفيه» معروف شدند. بر اساس انگيزه‌هاي مادي، امامت امام رضا (عليه السلام) را منكر شدند و از سوي ديگر، امام رضا (عليه السلام) تا حدود چهل و هفت سالگي داراي فرزند پسر نشد. چون احاديث رسيده از پيامبر (صلي الله عليه واله) حاكي بود كه امامان دوازده نفرند و نه نفر آنان از نسل امام حسين (عليه السلام) خواهند بود، فقدان فرزند براي امام رضا (عليه السلام) هم امامت خود آن حضرت و هم تداوم امامت را با پرسش رو به رو مي‌ساخت. واقفيان نيز اين موضوع را دستاويز قرار داده، امامت امام رضا (عليه السلام) را انكار مي‌كردند. اعتراض حسين بن قياماي واسطي به امام هشتم (عليه السلام) در اين باره و پاسخ آن حضرت، بر درستي اين سخن گواهي مي‌دهد. ابن قياما كه از سران واقفيه بود. در نامه‌اي امام رضا (عليه السلام) را عقيم خواند و نوشت: چگونه ممكن است امام باشي در صورتي كه فرزند نداري؟ امام در پاسخ فرمود: از كجا مي‌داني من داراي فرزند نخواهم شد. سوگند به خدا، بيش از چند روز نمي‌گذرد كه خداوند پسري به من عطا مي‌فرمايد و اين پسر، حق را از باطل جدا مي‌كند. خطر ديگري كه در اين مقطع حساس شيعيان را تهديد مي‌كرد، قدرت گرفتن مذهب «معتزله» بود. مكتب اعتزال به مرحله رواج و رونق گام نهاده بود و حكومت وقت نيز از آنان پشتيباني مي‌كرد. معتزليان دستورها و مطالب ديني را به عقل خود عرضه مي‌كردند. آنچه عقلشان صريحا تاييد مي‌كرد، مي‌پذيرفتند و بقيه را انكار مي‌كردند. چون نيل به مقام امامت امت در سنين خردسالي با عقل ظاهر بين آنان قابل توجيه نبود، پرسشهاي دشوار و پيچيده‌اي مطرح مي‌كردند تا به پندار خود آن حضرت را در ميدان رقابت علمي شكست دهند. البته امام جواد (عليه السلام) با پاسخهاي قاطع از اين مناظره‌ها سربلند برون آمده، هرگونه ترديد در مورد امامت خود را از بين برد و اصل امامت را تثبيت كرد. به همين خاطر، در زمان امام هادي (عليه السلام) اين موضوع مشكلي ايجاد نكرد؛ زيرا براي همه روشن شده بود كه در برخورداري از اين منصب الهي، خردسالي تاثيري ندارد.

## عصر تهاجم عقيدتي

امام جواد (عليه السلام) با دو خليفه نيرنگ باز عباسي يعني مامون و معتصم معاصر بود. به گواهي متون تاريخي مامون مكارترين و منافق‌ترين خلفاي عباسي است. او كسي است كه براي كسب پيروزي نهايي و قطعي بر انديشه شيعه، بسيار كوشيد. هدف نهائي مامون از تشكيل مجالس مناظره با امامان شيعه، شكست آنان و در نهايت سقوط مذهب تشيع بود. او مي خواست براي هميشه ستاره تشيع خاموش گردد و بزرگترين منبع و مصدر مشكلات و خطراتي كه مامون و ديگر حاكمان غاصب و ستمگر را تهديد مي‌كرد، از ميان برداشته شود. مامون به حميد بن مهران - كه در خواست مناظره با امام رضا (عليه السلام) كرده بود.- گفت: نزد من هيچ چيز از كاهش منزلت وي محبوب تر نيست. او همچنين به سليمان مروزي گفت: به خاطر شناختي كه از قدرت علمي‌ات دارم، تو را به مباحثه با او (امام رضا عليه السلام) مي‌فرستم و هدفي ندارم جز اين كه او را فقط در يك مورد محكوم كني. در چنين عصري امام جواد (عليه السلام) قاطعانه و با صلابت در برابر انحراف‌ها، كجروي‌ها، مسامحه‌ها، توهين‌ها و ديگر حيله‌ها و مكرهاي خلفاي باطل ايستاد و از حقانيت دين دفاع كرد. اين مقاله نمونه‌هايي از قاطعيت و صلابت امام جواد (عليه السلام) در برابر دستگاه ستم و تزوير بني‌عباس را گرد آورده است.

## امام جواد و انتقام از قاتلان حضرت زهرا

همه امامان شيعه در برابر ستمي كه درباره حضرت زهرا (سلام الله عليها) انجام شد، حساس بودند و به مناسبتهاي مختلف خشم خود را از اين قضيه ابراز مي‌كردند. زكريا بن آدم مي‌گويد: خدمت حضرت رضا (عليه السلام) نشسته بودم كه امام جواد (عليه السلام) را پيش او آوردند. پس آن حضرت از چهار سال كمتر بود. حضرت جواد (عليه السلام) دستهايش را بر زمين نهاد، سرش را به طرف آسمان بلند كرد و در فكري عميق فرو رفت. امام رضا (عليه السلام) فرمود: جانم فدايت چرا در فكري؟ امام جواد (عليه السلام) فرمود: به آنچه در باره مادرم زهرا (عليها السلام) انجام شد، مي‌انديشم. به خدا سوگند، حق قاتلانش آن است كه اگر دستم به آنها برسد، آنان را سوزانده، تكه تكه كنم و ريشه‌شان را بركنم. در اين هنگام، امام رضا (عليه السلام) او را در آغوش كشيد، ميان دو چشمش را بوسيد و فرمود: پدر و مادرم فدايت، به راستي كه تو لايق امامت شيعه هستي.

## خطبه كوبنده

شايعه انقطاع نسل امامت از امام رضا (عليه السلام) كه ساخته واقفيه بود تا آنجا پيش رفت كه به حد افترا رسيد و گفتند: چون رنگ چهره امام جواد (عليه السلام) گندمگون است، فرزند امام رضا (عليه السلام) نيست و براي اين كه ثابت شود او فرزند امام رضا (عليه السلام) است بايد او را نزد قيافه شناسها ببريم. بدين ترتيب، با گستاخي، امام جواد (عليه السلام) را كه در آن وقت حدود دو سال داشت. نزد قيافه شناسها بردند. آنان به محض ديدن امام به سجده افتادند و خطاب به كساني كه امام را آورده بودند، گفتند: واي بر شما! چگونه اين كوكب درخشان و نور منير را بر امثال ما عرضه مي‌كنيد؟! به خدا قسم، او از نسلي پاك و پاكيزه و از اصلاب طاهر و مطهر است. او از ذريه علي‌بن ابي‌طالب (عليه السلام) و رسول الله (صلي الله عليه واله) است. او را ببريد و بر اين كار خود استغفار كنيد. در اين هنگام، امام جواد (عليه السلام) با فصاحتي بي‌نظير فرمود: ستايش مخصوص كسي است كه ما را از نور خودش و با دست خودش خلق كرد و از ميان خلقش ما را برگزيد و امين خود قرار داد. اي مردم! من محمد فرزند رضا و او فرزند كاظم و او فرزند صادق و او فرزند باقر و او فرزند زين العابدين و او فرزند حسين شهيد و او فرزند علي‌ابن‌ابي‌طالب است. من پسر فاطمه (سلام الله عليها) و محمد (صلي الله عليه واله) هستم. آيا در نسب چون مني شك كرده، بر من و پدرم افترا مي‌بنديد و مرا به قيافه‌شناسان عرضه مي‌كنيد؟! به خدا قسم، من هم نسب شما و هم نسب قيافه شناسها را از خود شما و آنها بهتر مي‌دانم. من ظاهر و باطن همه را مي‌دانم و نيز مي‌دانم چه آينده‌اي در انتظار شما و آنها است. اين علمي است كه از خداوند قبل از خلقت آسمان و زمين به ما رسيده است. وقتي اين خبر به امام رضا (عليه السلام) رسيد، فرمود: مانند اين قضيه در زمان رسول خدا (صلي الله عليه واله) نيز تكرار شد. وقتي ماريه قبطيه ابراهيم عليه السلام را به دنيا آورد، عده‌اي به او تهمت زدند و گفتند: اين پسر به رسول الله شبيه نيست. در نهايت پيامبر اكرم (صلي الله عليه و آله) حضرت علي (عليه السلام) را مامور پي‌گيري قضيه كرده، فتنه‌سازان را رسوا ساخت و خطاب به آنان فرمود: خدا شما دو نفر را نيامرزد. وقتي آن دو از پيامبر (صلي الله عليه واله) تقاضاي استغفار كردند، آيه 80 سوره توبه نازل شد: (ان تستغفرلهم سبعين مرة فلن يغفرالله لهم) آنگاه امام رضا (عليه السلام) ادامه داد: سپاس خداي را كه در من و پسرم اسوه‌اي مانند پيامبر و پسرش قرار داد.

## مبارزه با حديث سازان

پس از آن كه مامون دخترش را به امام جواد (عليه السلام) تزويج كرد، در مجلسي كه مامون و بسياري ديگر از جمله فقهاي درباري مانند يحيي‌ابن اكثم حضور داشتند، يحيي به امام عرض كرد: روايت شده جبرئيل حضور پيامبر (صلي الله عليه واله) رسيد و گفت: يا محمد! خدا به شما سلام مي‌رساند و مي‌گويد: من از ابوبكر راضي‌ام؛ از او بپرس آيا او هم از من راضي است؟ البته علامه اميني در جلد پنجم كتاب الغدير اين حديث را دروغ و از احاديث مجعول محمد بن بابشاد دانسته است. امام فرمود: كسي كه اين خبر را نقل مي‌كند بايد خبر ديگري كه پيامبر اسلام (صلي الله عليه واله) در حجةالوداع بيان كرد، از نظر دور ندارد. پيامبر فرمود: «كساني كه بر من دروغ مي‌بندند، بسيار شده‌اند و بعد از من نيز بسيار خواهند بود. هر كس به عمد بر من دروغ بندد، جايگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حديثي از من براي شما نقل شد، آن را به كتاب خدا و سنت من عرضه كنيد. آنچه با كتاب خدا و سنت من موافق بود، بگيريد و آنچه مخالف كتاب خدا و سنت بود، رها كنيد». اين روايت با كتاب خدا سازگاري ندارد؛ زيرا خدا فرموده است: «ما انسان را آفريديم و مي‌دانيم در دلش چه مي‌گذرد و ما از رگ گردن به او نزديكتريم». آيا خشنودي و ناخشنودي ابوبكر بر خدا پوشيده بود تا آن را از پيامبر (صلي الله عليه واله) بپرسد؟ يحيي گفت: روايت شده كه ابوبكر و عمر در زمين مانند جبرئيل و ميكائيل در آسمانند. حضرت فرمود: در اين حديث نيز بايد دقت شود، چرا كه جبرئيل و ميكائيل دو فرشته مقرب خدايند، هرگز گناهي از آنان سر نزده است و لحظه‌اي از دايره اطاعت خدا خارج نشده‌اند؛ ولي ابوبكر و عمر مشرك بوده‌اند. البته آنها پس از ظهور اسلام مسلمان شده‌اند، اما اكثر دوران عمرشان را در شرك و بت پرستي سپري كردند. بنابراين، محال است خدا آن دو را به جبرئيل و ميكائيل تشبيه كند. يحيي روايت ديگري مطرح كرد كه ابوبكر و عمر دو سرور پيران اهل بهشتند. امام فرمود: اين روايت نيز از جعليات بني‌اميه است و درست نيست؛ زيرا بهشتيان همگي جوانند و پيري در ميان آنان وجود ندارد. اين حديث را بني‌اميه در مقابل حديثي از پيامبر (صلي الله عليه واله) در مورد امام حسن و امام حسين (عليهما السلام) كه فرمود: «حسن و حسين دو سرور جوانان بهشت شمرده مي‌شوند.» جعل كرده‌اند. يحيي گفت: روايت شده كه پيامبر (صلي الله عليه واله) فرمود: اگر من به پيامبري مبعوث نمي‌شدم، حتما عمر مبعوث مي‌شد. امام فرمود: كتاب خدا از اين حديث راست‌تر است؛ زيرا فرموده است: «اي پيامبر! به خاطر بياور هنگامي را كه از پيامبران پيمان گرفتيم.» از اين آيه صريحا برمي‌آيد كه خداوند از پيامبران پيمان گرفته است. در اين صورت، چگونه ممكن است پيمان خود را تبديل كند. علاوه بر اين، هيچ يك از پيامبران به قدر يك چشم بر هم زدن به خدا شرك نورزيده‌اند. چگونه خدا كسي را به پيامبري مبعوث مي‌كند كه بيشتر عمر خود را با شرك سپري كرده است؛ و نيز پيامبر فرمود: «من در حالي پيامبر شدم كه آدم بين روح و جسد قرار داشت.»

## مبارزه با لهو و لعب

مامون هنگام تزويج دخترش، مجلسي ترتيب داد و از مطرب و آوازخواني به نام (مخارق) دعوت كرد تا امام را بيازارد. مخارق به مامون گفت: اگر ابوجعفر كمترين علاقه‌اي به امور دنيوي داشته باشد، مقصود تو را تامين مي‌كنم. پس در برابر امام جواد (عليه السلام) نشست و با صداي بلند شروع به نواختن عود و آوازخواني كرد. امام به او و اطرافيانش هيچ توجه نكرد. بعد از مدتي سكوت سربرداشت و به مخارق فرمود: از خدا بترس اي ريش دراز! در اين لحظه، ناگهان‌عود و بربط از دست وي افتاد و دستش فلج شد. وقتي مامون سبب فلج شدن دست را از او پرسيد، گفت: زماني كه ابوجعفر (عليه السلام) فرياد بركشيد، چنان هراسان شدم كه هرگز به حالت عادي باز نمي‌گردم.

## قضاوت امام و شكست فقهاي درباري

زرقان محدث مي‌گويد: روزي ابن ابي داوود را ديدم در حالي كه به شدت افسرده و غمگين بود، از مجلس معتصم باز مي‌گشت. علت را جويا شدم، گفت: امروز آرزو كردم كاش بيست سال پيش مرده بودم. پرسيدم: چرا؟ گفت: به خاطر آنچه از ابو جعفر جواد در مجلس معتصم برسرم آمد. شخصي به سرقت اعتراف كرد و از معتصم خواست تا با اجراي كيفر الهي او را پاك سازد. خليفه همه فقها را گرد آورد. امام جواد را نيز دعوت كرد و از ما در مورد قطع دست دزد و حدود آن پرسيد. من گفتم: بايد از مچ دست قطع شود، به دليل آيه تيمم كه مي‌گويد: (فامسحوا بوجوهكم و ايديكم.) گروهي از فقها در اين نظر با من موافقت و عده‌اي ديگر مخالفت كردند و گفتند: بايد از آرنج قطع شود، به دليل آيه وضو كه مي‌گويد: (فاغسلوا وجوهكم و ايديكم الي المرافق) آنگاه معتصم رو به محمد بن علي (عليه السلام) كرد و پرسيد: نظر شما در اين مساله چيست؟ امام فرمود: اينها در اشتباهند. فقط بايد انگشتان دزد قطع شود، به دليل اين كه پيامبر (صلي الله عليه واله) فرمود: «سجده بر هفت عضو بدن تحقق مي‌پذيرد: صورت، دو كف دست، دو سر زانو، دو انگشت بزرگ پا. بنابراين، اگر دست دزد از مچ يا آرنج قطع شود، دستي براي او نمي‌ماند تا سجده كند. خداوند مي‌فرمايد: (وان المساجد لله) يعني‌اعضاي هفتگانه سجده از آن خداست و آنچه براي خداست، قطع نمي‌شود. معتصم نيز جواب امام را پذيرفت و دستور داد انگشتان دزد را قطع كردند. در اين لحظه من (ابن ابي‌داوود) از شدت ناراحتي آرزوي مرگ كردم.

## حكم محارب

در زمان معتصم برخي از راههاي مواصلاتي، بويژه راه خانه خدا، نا امن شده بود و عده‌اي راهزن نزديك شهر خانقين براي كاروانها مزاحمت ايجاد مي‌كردند. خليفه به حاكم محل دستور داد تا راهزنان را دستگير و مجازات كند. حاكم آنان را دستگير كرد و منتظر ابلاغ حكم از سوي خليفه شد. معتصم با فقها مشورت و درخواست حكم كرد. آنان در جواب به قرآن (انما جزاء الذين يحاربون الله و رسوله و يسعون في‌الارض فسادا ان يقتلوا او يصلبوا او تقطع ايديهم و ارجلهم من خلاف او ينفوا من الارض) استناد كردند و گفتند: هركدام از اين مجازاتها اجرا شود، حاكم اختيار دارد. امام جواد (عليه السلام) فرمود: اين فتوا غلط است و در اين زمينه بايد بيشتر دقت كرد؛ زيرا اين‌افراد يا فقط راه را ناامن كرده، كسي را نكشته‌اند و مال كسي را نبرده‌اند، در اين صورت فقط زنداني مي‌شوند و اين همان تبعيد است؛ ولي اگر هم راهها را نا امن كرده‌اند و هم كسي را كشته‌اند، بايد به قتل برسند، و اگر علاوه بر اين دو مورد، اموال را نيزغارت كرده‌اند، بايد دست و پاي آنان به صورت عكس قطع گردد و سپس به دار آويخته شوند.

## مرگ فتنه گران منافق

ابوالسمهري و ابن ابي‌الزرقا داراي انديشه‌هاي باطل بودند، ولي آن را آشكار نمي‌ساختند. آنها خود را به امام و ياران امام نزديك كرده، از اين موقعيت سوء استفاده مي‌كردند. اسحاق انباري مي‌گويد: روزي امام جواد (عليه السلام) به من فرمود: ابوالسمهري و ابن ابي‌الزرقا گمان مي‌كنند مبلغ ما هستند، شاهد باشيد من از آنان بيزارم؛ زيرا آنان فتنه‌گر و ملعونند. اي اسحاق! مرا از شر آنان راحت كن. گفتم: فدايت شوم. آيا كشتن آنان جايز است؟ فرمود: آنان فتنه مي‌كنند و گناه آن را به من و دوستانم نسبت مي‌دهند. قتل آنان واجب است. اگر مي‌خواهي از شر آنان خلاص شوي، آشكارا آنان را نكش؛ زيرا در اين صورت بايد پيش داوران ستم پيشه شاهد بياوري و در نهايت تو را خواهند كشت. من نمي‌خواهم به خاطر دو فاسد، مؤمني از بين برود. اين كار را پنهاني انجام بده. محمد بن عيسي مي‌گويد: بعد از اين قضيه، ديدم اسحاق هميشه منتظر فرصتي است تا اين دو را به سزاي اعمالشان برساند.

## قاطعيت امام در طرد افراد ناصالح

يكي از خطراتي كه هميشه بزرگان و رهبران يك مذهب يا كشور را تهديد مي‌كند، وجود اطرافيان ناصالح است كه به خاطر اغراض انحرافي، مادي يا اعتقادي پيرامون بزرگان را گرفته، بين آنان و مردم فاصله ايجاد مي‌كنند و معمولا راههاي ارتباطي آنان را با مردم قطع مي‌كنند. اگر بزرگان مواظب اين گونه افراد نباشند، چه بسا زيانهاي جبران ناپذيري به بار خواهد آمد كه جبران آن مشكل است. در زمان امام جواد (عليه السلام) نيز اين گونه افراد با سوء استفاده از كمي سن امام، به خيال خود فكر مي‌كردند مي‌توانند بر امور امام مسلط شوند و هر طور كه خواستند، عمل كنند. امام اين خطر را احساس كرد و بي هيچ اغماضي آنان را طرد كرد. ابوالعمر، جعفر بن واقد و هاشم بن ابي‌هاشم در شمار اين افراد جاي داشتند. امام درباره آنان فرمود: خداوند آنان را لعنت كند؛ زيرا به اسم ما از مردم اخاذي مي‌كنند و ما را وسيله دنياي خود قرار داده‌اند.

## نهي از اظهار نظر در امور ديني

كساني مي‌توانند در امور ديني اظهار نظر كنند كه در اين كار خبره باشند. اگر سيره معصومان: را ملاحظه كنيم، احاديث بسياري در نهي از فتواي بدون علم و اظهار نظرهاي كم مايه در امور ديني مي‌يابيم. بعد از شهادت امام رضا (عليه السلام)، وضعيت شيعيان مقداري متزلزل گرديد؛ به حدي كه برخي از بزرگان مانند يونس بن‌عبدالرحمان نيز دچار لغزش شدند. در تاريخ آمده است: عده‌اي ازبزرگان شيعه مانند ريان بن صلت، صفوان بن يحيي، يونس بن‌عبدالرحمان و ديگران در خانه عبدالرحمان بن حجاج در بغداد گرد آمدند و در سوگ امام رضا (عليه السلام) به گريه و زاري پرداختند. يونس به آنان گفت: از گريه دست برداريد. براي امر امامت چاره‌اي بينديشيد و ببينيد تا اين كودك (امام جواد عليه السلام) بزرگ شود، چه كسي عهده‌دار امامت شيعه گردد و ما مسايل خود را از چه كسي بپرسيم. در اين هنگام، ريان بن صلت برخاست و گلوي يونس را فشرد و گفت: معلوم شد تو در عقيده‌ات در مورد امامت استوار نيستي؛ زيرا اگر امر امامت از جانب خدا باشد، فرقي بين طفل يك روزه و پيرمرد صد ساله نيست. سپس حدود هشتاد نفر از بزرگان شيعه براي انجام مراسم حج و ديدار با امام جواد (عليه السلام) عازم مدينه شدند. آنها هنگام ورود به مدينه به خانه امام صادق (عليه السلام) كه در آن هنگام خالي از سكنه بود. رفتند. بعد از مدتي عموي امام جواد (عليه السلام) (عبدالله بن موسي) وارد شد و در صدر مجلس نشست. شخصي بلند شد و گفت: عبدالله پسر رسول خدا است و هر كس پرسشي دارد، از او بپرسد. او مي‌خواست زمينه جانشيني عبدالله بن موسي را به جاي امام رضا (عليه السلام) فراهم سازد. چند نفر از حاضران مسايلي را پرسيدند، ولي عبدالله پاسخهاي نادرست داد. شيعيان غمگين و ناراحت شدند و تصميم گرفتند. مدينه را ترك كنند. در اين هنگام، امام جواد (عليه السلام) وارد شد، به پرسشهاي شيعيان پاسخهاي درست و قانع كننده داد و خطاب به عمويش فرمود: عمو! از خدا بترس؛ چرا با اين كه در ميان امت داناتر از تو وجود دارد، اظهار نظر مي‌كني؟ در قيامت چه جوابي خواهي داشت؟

## شخص منحرف نبايد امام جماعت شود

نماز جماعت يكي از ميدانهاي بزرگ نمايش قدرت و اتحاد مسلمانان است كه بر اقامه آن تاكيد فراوان گرديده است. در نماز جماعت يكي از مسايل بسيار مهم، شرايط امام جماعت است. امام جماعت بايد از نظر فكري و عقيدتي سالم باشد. امام جواد (عليه السلام) در اين زمينه خطاب به شيعيان فرمود: به كسي كه در مورد خداوند قايل به تجسيم است و اعتقاداتش درست نيست، زكات ندهيد و پشت سرش نماز نخوانيد. و نيز فرمود: پشت سر كسي كه به دينش‌اطمينان نداريد و نيز درباره ولايت و دوستي او با ما مشكوك هستيد، نماز نخوانيد. و نيز فرمود: به گروه واقفيه اقتدا نكنيد.

## تشكيلات امام در برابر خليفه

علي بن مهزيار، وكيل امام، مي‌گويد: در سال 220 از نظر اقتصادي فشار زيادي به شيعيان وارد گرديد و حكومت اموال بسياري از آنان را به عنوان ماليات مصادره كرد. در آن سال، من نامه‌اي به امام نوشتم و اين مشكلات را بيان كردم. امام در جواب فرمود: چون سلطان به شما ستم كرده است و شيعيان تحت فشار قرار دارند، امسال من خمس را فقط در طلا و نقره‌اي كه سال بر آن گذشته است. واجب كردم. ديگر وسايل زندگي مانند حيوانات، ظروف، سود ساليانه، باغها و كالاها خمس ندارد. اين تخفيف از ناحيه من به شيعيان است تا فشار دستگاه حاكم آنان را مستاصل نكند.

## افراط و تفريط، ممنوع

خطر انحراف فكري هميشه جوامع را تهديد مي‌كند. گروهي درباره مسايل اعتقادي راه افراط پيش مي‌گيرند و عده‌اي راه تفريط. پيامبر بزرگوار اسلام (صلي الله عليه وآله وسلم) هنگام رحلت، ميزان و ملاك عقيده صحيح را معرفي فرمود و كتاب و عترت را ملاك مصونيت از انحراف شمرد. متاسفانه در بين مسلمانان و شيعيان هميشه عده‌اي گرفتار افراط و دسته‌اي درگير تفريط بودند. محمد بن سنان از كساني است كه در محبت اهل بيت: زياده روي مي‌كرد. به همين جهت برخي از علماي رجال، او را به غلو متهم مي‌كنند. او مي‌گويد: روزي خدمت امام جواد (عليه السلام) نشسته بودم و مسايلي از جمله اختلافات شيعيان را مطرح مي‌كردم. امام فرمود: اي محمد! خداوند قبل از هر چيز نور محمد (صلي الله عليه واله) و علي (عليه السلام) و فاطمه (سلام الله عليها) را خلق كرد؛ سپس اشيا و موجودات ديگر را آفريده، طاعت اهل بيت عليهم السلام را برآنان واجب كرد و امور آنها را در اختيار اهل بيت قرار داد. بنابراين، فقط اهل بيت حق دارند چيزي را حلال و چيزي را حرام كنند و حلال و حرام آنان نيز به اراده خداوند و با اجازه او است. اي محمد! دين همين است. كساني كه جلوتر بروند، انحراف و كج رفته‌اند و كساني كه عقب بمانند، پايمال و ضايع خواهند شد. تنها راه نجات، همراهي اهل بيت: است و تو نيز بايد همين راه را طي كني.